

وب کاوی، سرک کشیدن به پستوهای «وب» همراه با داروسازان وب نگار

به انتخاب: شاد. دات. کام

مقدمه

انسان‌های نخستین دلتنگی‌هایشان را روی دیواره سنگی غارها حک می‌کردند، نقش‌های حکاکی شده تا مدت‌ها از حیواناتی بود که دیده بودند یا می‌شناختند. اما با کشف خط، نقاشی به جایگاه خودش رفت و دیواره غارها خط خطی! شد. در دوره‌های نزدیک به معاصر دیوارنویسی یک راه پیام‌رسانی مجاز شد که در کنار راه مجاز روزنامه‌نویسی و راه کمتر (غیر) مجاز شب نامه‌نگاری! به پیام‌رسانی پرداختند.

به یادگار کشیدم قطی به دلتنگی

در این زمانه ندیدم رفیق یک رنگی

پس می‌شد گاه دلتنگی خطی کشید: به تنه درختی، به دیوار خانه‌ای و یا در دفترچه خاطراتی. آن چه را که همه می‌دیدند و جهی عمومی یافت و آن چه در دفتر خاطرات می‌آمد جنبه‌ای خصوصی پیدا کرد. حالا در هزاره سوم برپا کردن وبلاگ برای خاطره‌نویسی در آن وسیله‌ای شده است برای فریاد زدن دلتنگی یا شریک کردن همگان در آن چه پسندیده‌ایم، از آن خوشمان آمده و یا این که دلمان را به درد آورده. این دل مشغولی جهان شمول برای کسانی مطلوب و مطبوع است که دل و دماغ نوشتن دارند و نیز مخاطبانی که وقت و حوصله گشت‌وگذار در فضای مجازی و مرور بر این نوشته‌ها.

از سر کنجکاوی کلمه «داروساز» را نشانه راه کردم و در هزارتوهای مجازی مجاز! رفتم جلو. گذارم به «وبکده‌هایی» افتاد گاه خوانندی و در مواردی دیدنی. به نظرم رسید که باید کار داروسازان یا دانشجویان جوانی باشند که هم روحیه نوجویی و نوگرایی دارند و هم آن قدر فرصت که هفته‌ای چند ساعت را صرف وب‌نگاری کنند و در فضای سایبر بگذارند تا هر عابر یا گذرنده‌ای آن‌ها را مرور کند لبخند بزند، غصه بخورد همدردی بکند یا ...

گزیده‌ای از آن چه را که دیدم از نظرتان می‌گذرانم. ابتدا آدرس وبلاگ می‌آید بعد یادداشت یا Post صاحب وبلاگ یا «وب‌کار». اگر خواستید خودتان سری به آن‌جاها بزنید و اگر سوغاتی مناسبی یافتید برای «رازی» بفرستید تا دیگران را نیز در لذت گردشگری‌هایتان شریک گردانید. حسن این گونه گشت‌وگذار این است که در هر وبلاگ به دیگران نیز لینک داده می‌شود و با یک غوطه ناگهان خود را در اعماق این کهکشان خواهید دید.

توضیح ضروری

- مسؤولیت صحت علمی مطالب انتخاب شده در صفحه «وب‌کاوی»، بر عهده صاحبان وبلاگ است.
- املا و انشای مطالب، سلیقه وب‌نگاران است و دخل و تصرفی در نحوه آن داده نمی‌شود.
- این مطالب باید در قالب دل‌مشغولی و تفنن داروسازان وب‌نگار، ارزیابی شود.

داروخانه شبانه روزی - Avant Browser

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

Symantec

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

داروخانه شبانه‌روزی

دل‌مشغولی‌های فراغت یک داروساز

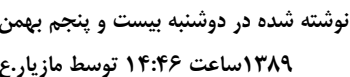
■ باز سالی دیگر

از بچگی همیشه منتظرش بود برایش نقشه میکشید یکسال برایش نقشه میکشید .. برایش از عید نوروز با تمام تازگیهایش مهمتر بود نه این‌که هدایایی که در این روز می‌گرفت برایش مهم باشد چون اصولاً هدیه خاصی بجز از پدر و مادر و خواهر چیز دیگری نمی‌گرفت اما از بزرگ شدن و مرد شدن خوشش می‌آمد همین بود که در صبح آن روز احساس مطبوعی داشت مورد توجه قرار گرفتن و مهم بودن برایش جذاب و شیرین بود و احساس میکرد این روز مال خودش و مختص خودش است نه جشن برایش مهم بود نه هدیه فقط یک تبریک و یک بوسه بر گونه‌های کودکانه‌اش او را شاد میکرد اولین جشن تولدش را زمانی که کلاس پنجم دبستان بود و میدانست که از سال دیگر شاید خیلی از دوستان را نبیند گرفت و بعد از آن هر سال که می‌گذشت استرس درس و کلاس با شور و شوقش در هم می‌آمیخت تا این‌که دیگر از شور و شوق آن زمان چیزی نماند و همه آنچه را که اشتیاق بود به استرس کنکور داد و سالهای نو جوانی را طی کرد و وارد دانشگاه شد رفتار دوستانش در قبال تواریخ تولد همدیگر برایش جالب توجه بود

کسانی که هیچ نسبت و قرابتی با او نداشتند ولی در این روز خاص از هر فرصتی برای شاد کردن او و ایضا شادی خودشان استفاده میکردند ... ابراهیم مسئول تدارکات و خرید بود مهران مثل خانمهای خانه شستشو و رفت و روب اتاق و اصران هم که از اتاق بالا می‌آمد مسئول چای و سیگار بود و شهرام هم مثل همیشه بعنوان سرجهازی هر کجا که بساط هر نوع عشق و حالی بود حضور داشت بعد از شام میوه و آجیل بود که پوست کنده میشد و دود سیگار بود که به هوا بر می‌خواست همراه با خنده‌ها و مسخره‌بازیهای دیگران دم آخرهم نواری توی یک ضبط بی درب چپانده میشد و حرکات موزونی که هر کسی سعی میکرد استعداد و هنر خود را به عرضه بگذارد.

آخر شب هم هر کس راهش را میکشید و میرفت اتاقش و فردا صبح بود که مسئول انجمن اسلامی خوابگاه با نیش و کنایه میگفت: ها دکتر دیشب چه خبر بود؟ تو گویی که انگار خود نیز دوست داشت در محفل ما باشد و بنا به جبری نمیتوانست باشد

روزهای جوانی طی شد و دوره جمع به سر آمد و بار سفر را به دیاری ناشناخته بر بست دیاری که مردمانش همیشه شاد بودند و تو گویی تابش مستقیم آفتاب بر پوستشان باعث گرمی دلشان نیز شده بود از آن زمان چیزی به جز تنهایی در



■ مفاهیم نو در داروسازی

با سلام و پوزش از تاخیر چند هفته بدلیل مشغله زیاد و با توجه به این که بدلیل مسافرت به دیار تبریز و شیرجه زدن در خاطرات گذشته توانستم در روز داروساز مطلبی جدید ارائه دهم بهتر دیدم

Avant Browser - داروخانه شبانه روزی

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

داروساز یک جمع‌بندی و خلاصه‌سازی نموده در غیاب وی تحویل مرض میدهد .. او عموماً در صف بانک .. صف نان و هرجایی که نیاز به معطلی دارد نمانده و کارش سریعتر راه میفتد .. اما امان از وقتی که یک مشتری دردسر به پست داروخانه خورده یا مشکلی پیش بیاید آنوقت تازه یادش میاید یه بگوید: من دکتر نیستم ... آقای دکتر با شما کار دارن ...

ویزیتور: تا حد ممکن از این موجود دوری کنید چون ضررش را خودتان میبینید.

■ اینا دیگه آخرشن !!!!

این بار میخوایم از اعتماد به نفس بالای دو نفر از هموطنان عزیزمان بگوییم.

حاج آقا وارد میشود ملیس به جامه روحانیت است و جمعیت به احترام او کنار میرود نسخه‌ها روی هم انبار شده‌اند و همه کارکنان داروخانه در تلاشند تا سریعتر کار بیماران را راه بیندازند حاج آقا میگوید آقای دکتر یه پنیسیلین ۳-۳-۶ به من بدین

جواب طبق معمول: شرمند حاج آقا بدون نسخه نمیدیم و دوباره کار راه انداختن نسخه‌ها.

حاج آقا صورت گندمگونش سرخ میشود و با لهجه خودش که نمیدانم کجایی بود - شاید خراسانی - به تند میگوید حداقل یه نگاهی

گرفته تا سایر موارد ریاضیات جدید مرور مینمایند و کلیه جمع و تفریق و ضرب و تقسیم‌هایی که در جاهای دیگر حتماً به ماشین حساب نیاز دارند در انجا به راحتی آب خوردن انجام میدهند ... در این محل بیشتر مردم یادشان میاید که عجله دارند .. بچه‌شان در خانه تنهاست .. ماشینشان بد پارک شده و .. و عده‌ای نیز فکر میکنند در داروخانه میشود کارت شارژ.. جوراب و چیزهای مشابه پیدا کرد.

داروساز: این فرد در چرخه درمان نقش دیوار کوتاه را بازی میکند و کلاً باید جوابگوی: بالا رفتن قیمت دارو .. عدم تعهد سازمانهای بیمه‌گر ... نایاب بودن دارو ... علت عدم توجه پزشک ... علت عدم پشت نویسی پزشک باشد همچنین یک داروساز خوب باید برای جلوگیری از اتلاف پول بیماران برای ویزیت پزشک بتواند خیلی از بیماریها را تشخیص داده و درمان کند

یک داروساز خوب باید نام و تعداد و حتی کارخانه سازنده داروهای بیماران خود را که بدون نسخه مراجعه میکنند دانسته تا در زمانیکه بیماری به ایشان گفت دکترجان داروهای منو بده بداند که چه باید بکند ...

نسخه‌پیچ: موجودی که با شنیدن صدای دکتر جان از شادی و شغف میگوید جانم و برخی اوقات جوگیر شده و از شنیدن گفتارهای جسته و گریخته

مشتري دست در جيب هاي شلوار و پيراهنش
ميکند و در همان حال ميگويد يعني واسه دو
تا آمپول بايد برم تا کجا کارت نظام پزشکی
مو بردارم حالا شما بدید ديگه آسمون به زمين

شما بودید چه میکردید.

سال گذشته سالی پر از آموختنی بود برای ما
جامعه پزشکی، بخصوص داروسازان:

Avant Browser - داروخانه شبانه روزی

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

Symantec

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

باشد برای باز پس گرفتن پول خودت باید یک مسیر پر پیچ و خم را بروی که گاهی وسط راه از خیرش میگذری البته از حق نگذریم با توجه به طرح تکریم ارباب رجوع همکاران سازمان با برخوردی بسیار شایسته عنوان میدارند: آقای دکتر دست است که اشتباه از طرف ما بوده ولی شما برای ارائه اعتراضتان باید از این مسیر اداری بروید تا به نتیجه برسید و من متحیرم از این صبر و حوصله و صمیمیت این سازمان محترم ... چه در پرداخت بدهی‌ها چه در برخورد با ارباب رجوع.

از نکات جالب توجه سال گذشته این بود که اگر قیمت داروهایی که مورد سوءاستفاده قرار میگیرند دو برابر شود باعث کاهش سوءمصرف شده و میتواند تاثیر زیادی بر جامعه مصرف کننده بگذارد هر چند این خبر موجی از خوشحالی را هر چند نصف و نیمه در میان ما ایجاد کرد اما نفهمیدیم که با چه تدبیری به این نتیجه رسیده شده که اگر قیمت دیفنوکسیلات از ۶۰ تومن به ۱۲۰ تومن تغییر پیدا کند معتاد محترم دچار کمبود مالی شده و برای رهایی از این بلای خانمانسور عزم جزم کرده و ترک مینماید .. از طرفی بیمه‌های محترم نیز با حسن نظر و همکاری در این راه برای هرچه بهتر اجرا شدن این طرح از قبول تعهد افزایش قیمت سرباز زدند تا سوء مصرف کمتر و کمتر شود و ما هر چه قدر فکر کردیم نفهمیدیم مریضی

مثلا از بروشورها و تبلیغات و سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای داخلی و خارجی نفهمیدیم مهمترین مشکل مردان ایرانی مشکل قوای باء بوده و آن عده دیگر که این مشکل را ندارند حتما با غول اعتیاد در حال دست و پنجه نرم کردن می‌باشند و دیگر از دیدن رنگ و روی ویزیتورهای علمی شرکتهای تولید کننده مواد مرتبط با این نوع محصولات و ایضا از دیدن فروشندگان وسایل پیشگیری و وعده‌های قشنگ قشنگ سفرهای مجانی دور دنیا به ازای خرید یک کامیون خاور کاندوم در داروخانه و از دیدن قیافه این بهمن مفید در بین فیلمها و سریال‌ها حالمان بهم میخورد

در سال گذشته نفهمیدیم که داروخانه‌ها اصلا نباید روی پرداختی بیمه‌ها حساب باز کنند و اگر به مشکل اقتصادی برخورد کردند باید بروند دنبال چند تا ضامن و از بانک مضاربه بگیرند و بهره‌های بالای ۱۷ درصد بدهند و اگر هم به بیمه‌ها اعتراضی بشود تهدید به لغو یکجانبه قرار داد میشوند و بعد از چند ماه نه تنها سودی بابت خوابیدن پولشان در بیمه نمیگیرند بلکه مبلغی هم بابت کسورات و به بهانه‌های مختلف از آن کم میکنند و با منت کف دستان میگذارند و هیچ کس هم نیست که بگوید بالای چشمتان ابرو تازه اگر هم این وسط اشتباهی رخ داده

که نسخه داروهای مذکور را دارد بر اساس تعاریف و اخلاقیات سوء مصرف کننده یا بقولی drug abuser میباشد یا خیر ...

و باز هم نفهمیدیم که چرا فقط یک سری از داروهایی که آخرشان به - پام - ختم میشد گران شدند و چرا اکسپکتورانت کدئین گران شد ولی آستامینوفن کدئین گران نشد ...

با توجه به برداشته شدن یارانه ها و تاکید مسئولین بر این که دارو از این طرح خارج میباشد و گران نمیشود باز هم نفهمیدیم که با گران شدن آب و برق و دستمزد کارگر و سوخت و اگر دارو گران نشود این شرکتها چه گونه باید هزینه های اضافه شده خود را جبران کنند ...

در سال گذشته با میهمان جدیدی آشنا شدیم به نام آنفولانزای خوکی که چند وقتی مردم را به خود مشغول کرده و باعث شد تا مردم حس کنند که به غیر از داروخانه مطب پزشکی هم هست و در درجه اول باید راه مطب را در پیش گیرند و باعث شد تا مردم از ترس هم که شده راه صحیح و اصولی درمان را در پیش بگیرند و ما نیز با خیال راحت چرخه درمان را کامل کنیم اما نمیدانم چه شد که یکباره همه چیز فراموش شده و در این بین وزارت بهداشت از چپ و راست آگهی و بیانیه میداد که قیمت واکسن آنفولانزای فصلی ۹۷۰۰ تومان است و از طرف دیگر ما نمیدانیم چه میشد

که شرکت های مختلف داروی مذکور با قیمتهای بالای ۱۵۰۰۰ تومان عرضه میکردند.

القصد امسال نیز تمام شد و ما نفهمیدیم که مردم ساحل عاج از خدمات و امکانات پزشکی و ارزان بسیار راضی بوده ولی ما بارها و بارها شکایت و گلگی های بیماران را در داروخانه تحمل کرده از بابت گرانی خدمات و عدم پوشش بیمه ها در خدمات مذکور خجالت زده بیمارانمان شدیم.

و ما ماندیم هزاران نکات کلیدی و نفهمیدنی

■ مرد ناتمام

هوای بیرون سرد است سرما را از کلاهش احساس میکند کله ای که حتی سرمای تبریز هم نتوانست کلاه بروی آن بگذارد اکنون دیگر موی زیادی بررویش نمانده و شاید ناگزیر به استفاده از کلاه باشد.

در آینه که نگاه میکند نشانه های گذر زمان را می بیند ... سر بی مو دانه های سفید ریش شکمی که چربیهایش تبدیل به سنگ شده همه اینها نشان از گذر زمان دارد .. یکسال دیگر گذشت یکسالی که برایش پر از ماجرا بود خاطرات تلخ و شیرین که گاهی شیرینی ها و گاهی تلخیهایش چربید اما هیچکدام نه چنان او را خوشحال و ذوق زده کرد که سر از پا نشناسد و نه چنان دلزده و ناراحت که امید از او رخت بر بندد اما سال گذشته

Avant Browser - داروخانه شبانه روزی

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

Symantec

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

کند ... به سربازی رفت حالا شده بود جناب سروان دکتر ۴ ماه نگذشته بود که به دنبال معافی رفت و سربازی را نیز نیمه تمام گذاشت و به شهرش برگشت و تصمیم گرفت تا دوباره درس بخواند .. اما با دیدن وضعیت دوستان همپرازش که متخصص شده بودند تخصص را به حال خود رها کرد و بار سفر را بست به جنوب رفت ...

جنوب وضعیت خوب بود ... مردمان بی‌نظیری هم داشت .. اگر چند سال میماند میتوانست بارش را ببندد و با دست پر برگردد چند بار هم نوبت داروخانه‌اش رسید اما ترس از تنهایی و نگرانی والدین باعث شد تا جنوب را هم نیمه کاره ول کرده به شهر خود برگردد

بعد از بازگشت به سراغ یک شرکت داروسازی رفت و در فاصله ۶ روز به درخواست کارش جواب داده و مشغول به کار شد .. احساس میکرد گمشده‌اش را یافته .. همان کاری بود که دلش میخواست .. صنعت کار و ساخت دارو ... در همین حین تصمیم به مهاجرت گرفت فکر میکرد آن طرف آب شرایطش بهتر باشد ... شروع کرد به پر کردن فرمها و چه زود از سفارت جواب گرفت نزدیک به مصاحبه بود که به قول همانها بی‌ارادگی به سراغش آمد یا شاید هم ترس ... تغییر شرایط .. محیط جدید و تنها بودن پدر و مادر باعث شد تا این کار را هم ناتمام بگذارد و تنها به کارش فکر

برایش سال سختی بود سالی که هنوز خستگی از تنش در نیامده شاید هیچوقت هم در نیاید سالی که باید انتخاب میکرد بین ماندن و رفتن ... در کار در خانواده و در زندگی و در دنیای مجازی و او همه را پذیرفت که بماند هر چند که میدانست سختی ماندنش از راحتی رفتنش بیشتر است ... شاید ترس از تغییر و یا شاید امید به تغییر باعث تصمیم او شد ...

هر چقدر فکر میکند که چه واژه ای را برای توصیف خود برگزیند هیچ کلمه‌ای بهتر از مرد ناتمام برای خودش نمیتواند دست و پا کند وقتی سرش را به عقب برمیگرداند پر از کارهای ناتمام است و وقتی به جلو نگاه میکند سراسر کارهاییست که برای تمام کردنش نمیداند چه باید بکند ... کاش یکروز تمام شود ... کاش.

میخواست برای درسش و کارش رشته حقوق را انتخاب کند .. هر چند یک وکیل به اراده و تصمیم مشهور است و او همواره از طرف دیگران به بی‌ارادگی متهم است اما ترجیح داد تا از خیلی هم‌کلاسی‌ها عقب نماند و برای خودش دکتر شود... شاید ترس از بیکاری بعد از تحصیل او را قانع کرد تا داروسازی بخواند.

در سال انتهایی تحصیل به سرش زد تا دنبال تخصص برود کتابها و جزوه ها را گرفت تا بخواند اما فهمید باید اول وضعیت خدمتش را مشخص

داروخانه شبانه روزی - Avant Browser

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

کند .. بارها به خاطر این که به شرایط کاری پرسنل زیر دستش لطمه ای وارد نشود و یا به قولی نان دیگران را آجر نکند تقصیرها را به گردن میگیرد از سوی مافوقانش شماتت میگردد اما تحمل میکند و تصمیم میگیرد که شرایط را تحمل کند آخر دیگر او متاهل شده و بار زندگی یک خانواده دو نفره را باید به دوش بکشد .. پس باید شرایط را تحمل کند تازه مگر همه جا شرایط بر وفق مراد است که برای او باشد؟ داشت کارش را میکرد که موجود جدیدی وارد زندگیش شد که خوشحالی زیادی برایش به همراه آورد اما دوباره ترس بود که آفت جاننش شد ترسی که نمیدانست چه باید بکند گذشت و گذشت تا بالاخره روز موعود رسید روزی که باید برایش روز شادی میشد سرآغاز تلخی طولانی مدتی شد که تا عمر دارد به دنبالش است دیگر نمیدانست چه باید بکند دل به دریا زد و کار شرکت را به امان خدا رها کرد و سراغ کار دیگر رفت داروخانه ... کعبه آمال هر داروساز عجب کار سختی باید بار سفر را می بست و میرفت یک بار خواست از خودش دل و جرات به خرج دهد و با دست خالی جلو برود دوستی از راه دور حمایتش میکرد و همین برایش نقطه امید بود .. همین که میدید و حس میکرد شاید روزی بتواند به زندگیش سرو سامان میتواندست براراده نه چندان محکمش بیفزاید و او را مصمم به ادامه راه کند .. به راهش ادامه داد و توانست

شرایطی فراهم کند تا خانواده اش را به شهریکه قبلا در آن خانه داشت برگرداند. و خودش حاضر شد سختی راه را بر خود هموار کند تا شاید آنانیکه برایشان تلاش میکند در راحتی و آسایش بیشتری باشند فکر میکرد شاید اینطوری بهتر باشد غافل از این که بر ناتمامی هایش افزوده شده .. حالا دیگر او یک مرد ناتمام تمام عیار شده بود یک پدر ناتمام چون دیگر سر ظهرها خانه نیست و شب هم که میرسد نای بازی کردن و تحمل شیطنتها را ندارد یک شوهر ناتمام چون دیگر نمیتواند وقتی برای خود باز کند تا با خانواده اش باشد .. یک دوست ناتمام چون با این همه برو بیا دیگر وقتی نیماند تا صرف دوستانش کند ... یک داروساز ناتمام چون در دسترس مریضانش نیست و کم و بیش مشتریان کمتر او را در داروخانه می بینند تا اگر لزوم مشاوره ای باشد با او در میان بگذارند ... یک فرزند ناتمام چون با این همه رفت و آمد و خستگی وقت ندارد که مدام به والدین خودسر بزند... پیش خودش فکر میکرد اگر در هر چیز ناتمام است کارفرمای کاملی است اما یواش یواش چیزهای جدید شنید: دکتر این حق اولاد من چرا پرداخت نمیشه اداره کار گفته باید کارفرمات تومن بهت بده .. آقای دکتر جمعه ها میام خسته میشم نمیشه یه کاری بکنید شیفتم عوض شه ...

مرد ناتمام مستاصل شده است در انبوه سوالات

Avant Browser - داروخانه شبانه روزی

File View Bookmarks AutoFill Tools Help

Symantec

http://daroo72.blogfa.com/

داروخانه شبانه روزی

او دارد به خوبی میفهمد که نه یک دوست خوب است نه یک همسر خوب نه یک پدر خوب نه یک کارفرمای خوب نه یک داروساز خوب حتی تصادف یک ماه پیش به او فهماند که نمیتواند یک راننده خوب باشد...

او احساس میکند دیگر فرصت اشتباه ندارد و دیگر هیچ اشتباهی از سوی او بخشیده نخواهد شد

مرد ناتمام به تمام ناتمامی‌هایش فکر میکند و امیدوار است یک روز برای همیشه تمام شود... در روزنامه خوانده بود که سن میانسالی از ۴۵ به ۳۵ کاهش یافته و او باید خود را برای ورود به میانسالی آماده کند ...

چند روزی را میخواهد در خلوت خود به سر ببرد .. فردای ورود به ۳۶ سالگی به توصیه دوستی عزیز میخواهد به دنبال بیمه عمر برود شاید این لااقل فایده او باشد....

کاش میتوانست فقط برای ده دقیقه به هیچ چیز فکر نکند...

■ تلخ و شیرین

□ قسمت اول

پسرک قدش از پیشخوان هم کمتر است به زور خودش را بالا میکشد کاغذی در دستش است روی آن نوشته شده کاندوم ۳ تایی ۱ بسته ...

دارد غرق میشود: چرا نیستی؟ کی میای؟ کی میارین؟ چرا ندارین؟ کی میدین؟ چرا به ما سر نمیزنی؟ چرا به قدری داروخونه رو ول نمیکنی؟

مرد ناتمام درمانده شده است به هر که حرف میزند بهش بر میخورد احساس میکند هیچکس او را درک نمیکند تنها جایی که دارد همین وبلاگ است تازه ممکن است به خوانندگان بر بخورد.

به گذشته که نگاه میکند احساس میکند نه تنها فرد مفید و موثری در زندگی خود و اطرافیانش نبوده بلکه با حضورش عده‌ای را به ناراحتی کشانده است شاید اگر او نبود خیلی‌ها راحت‌تر یا شاید بهتر زندگی را دنبال میکردند...

مرد نا تمام به گذشته‌اش مینگرد به ارزشهایی که برای خودش .. خانواده‌اش و دوستانش در سر پرورانده بود با تمام وجود میفهمد که دیگر برای خیلی از کارها دیر شده است .. دیگر برای خیالبافی‌های جوانانه وقتی ندارد .. دیگر برای رسیدن به خیلی از چیزها دیر شده تنها کاری که باید بکند این است که مراقب باشد تا دیگران را بیشتر از این از خود نرنجانند .. اما نمیداند چه باید بکند احساس میکند دل و جرات گذشته را ندارد احساس میکند اطرافیان و دوستان و خانواده و همکاران و حتی پرسنل داروخانه‌اش از بودن در کنارش احساس امنیت و آرامش و ثبات نمیکندند ...

